

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ایگور کاراولوف*
برگردان: یاسمین نازاروآ
۰۴ اکتوبر ۲۰۲۳

مرزهای ۱۹۹۱: یک تابوی بی معنا

اتهامات علیه روسیه مبنی بر نقض مرزهای ۱۹۹۱ به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل بی‌جا است. تنها دشمن این مرزها، ناسیونالیسم است.

مرزهای ۱۹۹۱ یک واقعیت تاریخی هستند، اما آنها یک واقعیت ثابت نیستند. این مرزها توسط ناسیونالیسم شکل گرفته‌اند و می‌توانند توسط ناسیونالیسم نیز نابود شوند.

برای حل درگیری‌ها در فضای پس از شوروی، باید به واقعیت‌های موجود توجه شود. این واقعیت‌ها شامل وجود مناطق خودمختار متعدد و تنوع قومی و فرهنگی در این منطقه است.



موفقیت عملیات برق‌آسای آذربایجان در قره‌باغ کوهستانی، مسأله مرزهای ۱۹۹۱ را در نور جدیدی قرار داده است. من بارها با این دیدگاه مواجه شده‌ام که بازگشت آذربایجان به مرزهای ۱۹۹۱ برای ما یک الگوی تنظیم همه درگیری‌های دیگر در فضای پس از شوروی است و این که سرانجام بازگشت به این مرزها مانند یک حالت طبیعی چیزها در همه جا اتفاق خواهد افتاد. چنین ملاحظاتی برای من چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. در ابتداء باید خاطر نشان کرد که در روابط بین ارمنستان و آذربایجان بازگشتی به مرزهای ۱۹۹۱ – یا به بیان ساده‌تر، به مرزهای دوره شوروی – صورت نگرفته بود.

اولاً، علاوه بر منطقه خودمختار قره‌باغ و منطقه خودمختار نخجوان، به طور رسمی یک منطقه خودمختار ارمنی در آذربایجان و سه منطقه خودمختار آذربایجان در ارمنستان وجود داشت. احیای آنها در آینده قابل پیش‌بینی بعید است.

ثانیاً، مرزهای منطقه خودمختار قرهباغ احیاء نشد. اما چگونه می‌توان از احیای مرزهای خاصی صحبت کرد و در عین حال مرزهای دیگر را نادیده گرفت؟ این مرزها از مرزهای بین جمهوری‌های سابق شوروی کم نمی‌آیند و اگر قرار است اوضاع را به وضعیت گذشته بازگردانیم، باید این جزئیات را نیز در نظر بگیریم.

به طور کلی، یک سوءتفاهم جهانی در مورد وضعیت مرزهای اداری شوروی وجود دارد. اتحاد جماهیر شوروی با جمهوری‌های متحد، جمهوری‌های خودمختار، استان‌ها و شهرستان‌ها دارای ساختار سرزمینی بسیار پیچیده‌ای بود. هیچ کشور دیگری در جهان به این شکل سازماندهی نشده است و این ساختار در کشورهای کوچکتر قابل اجراء نخواهد بود. فرض کنید در هند با اکثریت هندو، یک جمهوری مسلمان با مناطق هندونشین وسیع وجود دارد که در آن یک محدوده خودمختاری سیک نیز تعلق دارد. هندی‌ها می‌گویند: ما به اندازه کافی مشکل داریم و شما به ما پیشنهاد می‌کنید که در یک بازی پر مشکل دیگر زندگی کنیم. اما اتحاد جماهیر شوروی دقیقاً همینطور زندگی می‌کرد!

می‌توان شباهت‌هایی را با بررسی تقسیمات سرزمینی، سلسله مراتب و موقعیت‌های متداخل فرانسه قرن پانزدهم یا المان قرن هجدهم یافت. با وجود قدرت دولتی متمرکز، اتحاد جماهیر شوروی به طور رسمی مانند مجموعه‌ای از قلمروهای فئودالی سازماندهی شده بود. چنین ساختاری فرض می‌کند که هیچ حاکمیتی نمی‌تواند مطلق باشد. برخی روابط به روابط دیگر بستگی داشتند، که به نوبه خود به روابط سوم بستگی داشتند.

به عنوان مثال، در این منطق، منطقه خودمختار قرهباغ کوهستانی به عنوان بخشی از جمهوری آذربایجان وجود داشت زیرا بسیاری از ارامنه در باکو و سایر شهرهای جمهوری زندگی می‌کردند؛ زیرا در خود قرهباغ کوهستانی ناحیه شوشا عمده آذربایجانی‌ها سکونت داشتند؛ زیرا سرزمین‌های جمهوری آذربایجان نخجوان از طریق ارمنستان از سرزمین اصلی جدا شده بود؛ زیرا زندگی مسالمت‌آمیز همه این ملت‌ها توسط قدرت دولتی مرکزی تضمین می‌شد. به محض فروپاشی این ساختار پیچیده و شکننده، مرزهای قبلی برای برخی معنای کاملاً متفاوتی پیدا کردند، در حالی که برای برخی دیگر معنای خود را به طور کامل از دست دادند.

لازم به ذکر است که نشانه‌گذاری قومی قلمرو در اتحاد جماهیر شوروی، معنایی که بعدها به آن داده شد، نداشت. این نشانه‌گذاری قرار نبود که شهروندان "ملت‌های صاحب‌نام" بر شهروندان "ملت‌های غیرصاحب‌نام" سلطه داشته باشند و آنها را مانند بردگان یا خارجی‌ان ناخواسته تلقی کنند. هر فرد می‌توانست به هر "پیکر ملی" دیگری نقل مکان کند، بدون این که به شهروند درجه دوم تبدیل شود، بدون این که با الزامات خاصی روبه‌رو شود و بدون این که هیچ گونه تعهد اضافی نسبت به اهالی داشته باشد.

در اصل، "ملت شوروی" یک ملت مدنی به معنای مدرن بود. حتی پس از استقلال جمهوری‌های متحد، آنها قادر بودند مدل ملت مدنی را بدون تمایز بین "ملت‌های صاحب‌نام" و دیگران حفظ کنند. روسیه این کار را انجام داد. بنابراین، فدراسیون روسیه علی‌رغم تمام مشکلات اولیه، به صحنه درگیری‌های قومی تبدیل نشد و مرزهای کشیده شده در داخل قلمرو آن معنای اصلی خود را حفظ کردند. اما اکثریت جمهوری‌ها انتخاب دیگری کردند. آنها یا استقلال خود را به شکل اتنوکراسی‌ها به دست آوردند یا شروع به حرکت به سمت اتنوکراسی‌ها کردند. از این رو، منشأ درگیری‌های قومی در فضای پس از شوروی ناشی می‌شود از: افرادی که اجدادشان قرن‌هاست در سرزمین خود زندگی می‌کردند، ناگهان تبدیل به غریبه‌ها، اقلیت‌هایی شدند که به لطف "ملت صاحب‌نام" اینجا زندگی می‌کنند. این "ملت صاحب‌نام" شروع به تحمیل زبان، آداب و رسوم و نسخه خود از تاریخ به اقلیت‌ها کرد.

در این راستا، معرفی "مرزهای ۱۹۹۱" توسط اقتدار حقوق بین‌الملل و معادله مکانیکی آنها با مرزهای ساده دولتی نه تنها یک ساده‌سازی، بلکه یک ظلم بزرگ نیز بود. بر اساس قانون و عدالت، لازم بود مرزهای ملی و تمامیت ارضی

را دوباره ترسیم کرد و مشخص کرد که چه کسی با چه کسی و تحت چه شرایطی می‌خواهد زندگی کند. اما چه کسی در شرایط فروپاشی کامل به این موضوع رسیدگی می‌کرد؟

فرضاً، برخی از درگیری‌های پس از شوروی حتی امروزه نیز می‌توانند به صورت صلح آمیز و بر اساس مرزهای ۱۹۹۱ حل شوند. اما تنها یک عامل مانع از این امر می‌شود: ملی‌گرایی.

اگر به عنوان مثال، جامعه مولداوی بتواند ملی‌گرایی درونی خود را برطرف کند، ادغام آن با ترانس‌نیستریا امکان‌پذیر خواهد بود. در روسیه نیز مخالفت چندانی با این امر وجود نخواهد داشت.

روسیه از پیروزی تشکیل اوکراین تا آغاز عملیات نظامی ویژه، هشت سال به اوکراین پیشنهاد همین گزینه را داد: ماهیت دولت خود را تغییر دهید، از ملی‌گرایی دست بردارید و ما دونباس را متقاعد خواهیم کرد که با شما در یک کشور زندگی کند. اما رهبری اوکراین نخواست این کار را انجام دهد، که منجر به کشته شدن صدها هزار نفر شد.

اتهامات علیه روسیه مبنی بر نقض “مرزهای سال ۱۹۹۱” به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل بی‌جا است. تنها دشمن این مرزها، ناسیونالیسم است. ناسیونالیسمی که از میراث تاریخی و اصول انسانیت چشم‌پوشی می‌کند و تنها مرزهایی را که برای آن مفید است، برای خود ادعا می‌کند، سرانجام آن پوچ است. چنین ناسیونالیسمی نباید توسط حقوق بین‌الملل محافظت شود.

درست به همین شکل است که می‌توان وقایع ۳۵ سال گذشته بین ارمنستان و آذربایجان را فهمید – یعنی به عنوان یک پیروزی قانون جنگل و نه حقوق بین‌الملل. در ابتداء قدرت در دست ارمنستان بود و آنها منطقه‌ای که چهار برابر مساحت اصلی قره‌باغ بود، را تصرف کردند. و این ناعادلانه بود. بعداً آذربایجان قوی‌تر شد. در سال ۲۰۲۰، بخش‌های بزرگی از منطقه غیرقابل کنترل را پس گرفت و اکنون آن را به طور کامل تصرف کرد. و این نیز تهدیدی است در قبال مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند، و برای آنها ناعادلانه است.

به نظر می‌رسد که امروز باید بیشتر در مورد عدالت صحبت کنیم. در مورد این که چگونه مردمانی که روابط آنها به دلیل تجارب دشمنی‌ها دچار مشکلات سنکینی شده، می‌توانند در دنیای مدرن امروز در کنار هم زندگی کنند و از طریق کار مشترک به رفاه برسند. مطلق‌سازی “مرزهای سال ۱۹۹۱” همیشه به این هدف کمک نمی‌کند.

برگردان از روسی و اولین بار توسط Vsglyad منتشر شده است.

* -ایگور کارائولوف شاعر و روزنامه‌نگار روسی است.